



یادی از دکتر یوسف میرایروانی

این نوشته یادداشت‌هایی است که فرزندان آن مرحوم دوستان بسیار عزیزم دکتر محمد علی و دکتر علی محمد میر به تفاریق در احوال و روحیات پدرشان نوشته‌اند. به همان انشاء و عبارات استوار دو برادر چاپ می‌شود. دو برادر از ذوق ادبی و تاریخی والایی برخوردارند.

دکتر یوسف میر در سال ۱۲۶۰ شمسی برابر با سال ۱۸۸۲ میلادی در شهر ایروان متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر ایروان به زبان روسی به پایان رسانید. در سال ۱۹۰۸ عازم کشور سوئیس شد. تحصیلات پزشکی را در شهر لوزان در سال ۱۹۱۴ به پایان رساند و با تدوین پایان نامه‌ای درباره گاسترو آنترستومی به اخذ دیپلم دکتری پزشکی نایل آمد.

از سال ۱۹۱۴ تا سال ۱۹۲۱ در شهر لوزان در رشته جراحی نزد یکی از معروف‌ترین جراحان وقت اروپا به نام *Cesar Roux* (سزار رو) به کار پرداخت. دکتر میر نه تنها تکنیک جراحی بلکه خلق و خوی استاد را نیز فراگرفت. و طرز رفتار او را با بیماران سرمشق خود قرار داد. «سزار رو» نیز توجه خاصی به او داشت. پس از مراجعت دکتر میر به تهران مکاتبه بین استاد و شاگرد تا مرگ سزار رو ادامه داشت.

دکتر میر در سال ۱۳۰۰ شمسی به تهران بازگشت. به کمک علی‌اکبر داور سمت جراح را در بیمارستان نظامی احمدیه به دست آورد. جراحی در ایران مراحل اولیه و جنینی خود را می‌پیمود. مشکلات بسیار فراوان بود و فایق آمدن بر آنها مستلزم برخورداری از عزمی راسخ و

ایمانی تزلزل‌ناپذیر بود. برای سازمان دادن یک اتاق عمل بالنسبه بدوی، تهیه وسایل ابتدایی جراحی و فراهم آوردن کادری که بتواند همکاری مؤثری داشته باشد یکی دو سال سپری شد. انجام اولین اعمال جراحی بالنسبه وسیع اعجاب انگیز می‌نمود.

پس از چندی دکتر میر در بیمارستان شماره ۲ آرتش و بعد در بیمارستان شماره یک آرتش به عنوان متصدی بخش جراحی به کار پرداخت.

در سال ۱۳۲۱ رسماً به دانشگاه تهران انتقال یافت و در سال ۱۳۲۵ به سمت استاد کرسی جراحی بالینی انتخاب شد. در این سمت سالها در بیمارستان وزیری انجام وظیفه می‌نمود و پس از دایرشدن بیمارستان پانصد تختخوابی به عنوان رئیس بخش جراحی این بیمارستان منصوب شد و تا فرارسیدن بازنشستگی در سال ۱۳۴۰ به کار خود در این بیمارستان ادامه داد. دکتر میر در سال ۱۳۴۷ در سن هشتاد و هفت سالگی درگذشت.

دکتر به زبان روسی و فرانسه تسلط کامل داشت و به کمک این دو زبان زنده از دوران جوانی به ادبیات و فلسفه غرب علاقه‌مند شده بود. بدون اغراق تمام شاهکارهای ادب غرب را خوانده بود و آنها را با دیدی وسیع و عمیق می‌شناخت. مانند منقذی درباره این آثار اظهار نظر می‌کرد. مطالعه آثار ادبی تا پایان عمر بهترین و لذت‌بخش‌ترین سرگرمی او بود.

با علی اکبر داور در شهر لوزان به طور تصادفی در کلاس درس اقتصاددان و جامعه شناس معروفی به نام ویلفردو پارتو آشنا شد و این آشنایی به دوستی صمیمانه‌ای انجامید که تا مرگ داور بدون هیچگونه شائبه و خللی ادامه داشت.

دکتر میر به توصیه و تشویق داور به ایران آمد و کمک‌های بی دریغ نامبرده همواره بزرگترین راهگشای او در مبارزه با مشکلات حرفه‌ای‌اش در ایران و پیشبرد کار پزشکی‌اش بود. دکتر محمود افشار را از دوران تحصیلی در لوزان می‌شناخت. این دوستی بی‌آلایش تا پایان عمرش بدون هیچ غل و غشی ادامه داشت. طیب خانواده دکتر افشار بود. دکتر افشار همواره از او به خیر یاد می‌کرد. و مجله آینده آکنده است از خاطره‌های محبت و صمیمیتی که میان آن دو دوست وجود داشت.

دکتر میر به علت شغل پزشکی‌اش با اغلب رجال دوران خود آشنا می‌شد و اگر صفات برجسته‌ای در این افراد سراغ می‌کرد دوستی آنان را به جان می‌خرید و به همین روال با بیشتر اهل علم و ادب زمان خود مراوده داشت.

علی اکبر دهخدا، دکتر قاسم غنی، علی دشتی، محمد قزوینی، ذبیح بهروز، محمد علی فرزین، دکتر علی اکبر سیاسی، مصمصام الملک بیات، علینقی وزیری، محمد علی جمال زاده، دکتر

علی اکبر فیاض از دوستان صمیمی و نزدیک او بودند. از میان شعرای معاصر به فریدون توللی ارادت می‌ورزید و بسیاری از اشعار او را محفوظ داشت.

یکی از دوستان صمیمی و عزیز او مرحوم مهندس محمد علی مشیری بود و در سالهای آخر عمر اغلب ایام را با او و خانواده‌اش گذرانید.

دکتر میر کانون خانوادگی بسیار گرمی داشت آکنده از مهر و محبت و این نکته در یادداشت‌های دوستانش که با او رفت و آمد خانوادگی داشتند بکرات آمده است. همسرش در تکوین و حفظ چنین کانونی سهمی بسزا داشت. بانویی بود مهربان و غمخوار. به مسئولیتهای سنگین همسرش واقف بود و در راه تخفیف آن خود مسئولیتهای بسیاری را به عهده می‌گرفت. محیط شاد و گرم خانوادگی مدیون توافق کامل و فداکاری‌های متقابل این زوج بود.

زندگی روزمره دکتر میر بسیار منظم و دقیق تنظیم شده بود. اساس این برنامه بر آن نهاده شده بود که به او امکان دهد وظایف پزشکی‌اش را به نحو احسن انجام دهد. از قمار و الکل‌گريزان بود و جز سیگار اعتیاد دیگری نداشت. هیچگاه عجول و شتابزده نبود. همیشه تمیز و مرتب لباس می‌پوشید. حتی اگر در ساعات غیرمعمول و به طور فوری برای عیادت بیماری به بیمارستان عمومی هم می‌رفت کوچکترین سهل انگاری را در این مورد جایز نمی‌دانست.

به طور کلی کارکردن در بیمارستانهای عمومی را بر فعالیتهای خصوصی ترجیح می‌داد و سرکشی به بیماران را در بیمارستان عمومی، خارج از ساعات معمول کار، از واجبات می‌دانست و از این عیادتها همیشه با روی گشاده و سبکبار باز می‌گشت.

از اجحاف به بیماران برکنار بود و شغل پزشکی را وسیله‌ای برای اندوختن مال نمی‌دانست و اصولاً عقیده داشت که ثروت بیش از حد لزوم لذت واقعی زندگی را زایل می‌کند و بدان جنبه تصنعی می‌دهد.

در کار طبابت با مشاوره‌های پزشکی به نحوی که در آن زمان معمول بود مخالف بود و از آن سر باز می‌زد. معتقد بود که از این مشاوره‌ها جز فضل فروشی و خودنمایی مشاوره‌کنندگان و لوٹ مسئولیت چیزی عاید طیب معالج و بیمار نخواهد شد.

توضیح آنکه در گذشته در مواقعی که حال بیمار رو به وخامت می‌رفت بستگان بیمار از کلیه پزشکانی که در رشته‌های مختلف بحق یا ناحق شهرتی کسب کرده بودند دعوت به عمل می‌آوردند و از این مشاوره‌ها نه تنها نتیجه‌ای گرفته نمی‌شد بلکه گاهی با تجویز مداوای نابجا و متعدد مضر هم واقع می‌شد.

در تدریس به دانشجویان روش خاصی داشت که در مکتب لوزان آموخته بود. در ساعات درس چند بیمار را که قبلاً برای انتخاب آنها در بخش وقت فراوان مصروف داشته بود در آمفی تاتر

معرفی می‌کرد و از دانشجویان می‌خواست که به صحنه بیایند. از بیمار سؤال کنند و جواب بشنوند و بیمار را معاینه کنند. در نحوه این سؤال و جواب‌ها دقیق می‌شد و دخالت و راهنمایی می‌کرد. چگونگی معاینه دانشجو را زیر نظر می‌گرفت و نکات مهمی را در معاینه یادآور می‌شد. تدریس جنبه بالینی قوی داشت و همواره به رعایت اصول اخلاق پزشکی و محبت و دلسوزی نسبت به بیماران و درماندگان و درک مشکلات مالی آنان تأکید می‌کرد. افرادی که شاهد این جلسات بوده‌اند خاطراتی فراموش نشدنی از این جلسات نقل می‌کنند.

تازگی‌های پزشکی را به آسانی پذیرا نبود. در مقابل هر ابداعی ابتدا جنبه دفاعی و انتقادی به خود می‌گرفت و چه بسا در این زمینه راه مبالغه می‌پیمود و به آسانی از روش‌هایی که تجربه کرده و نتیجه خوب گرفته بود چشم نمی‌پوشید.

مردی بود خجول، محبوب و در معاشرت با دوستانش مؤدب و با نزاکت. عفت کلام را همیشه حفظ می‌کرد. هرگز داستانهای زشت حکایت نمی‌کرد و شوخی‌های نامناسب بر زبان نمی‌آورد. متأسفانه در محافل گاه بگناه، بدون سوء نیت کلمات و جملات ناشایستی بدو نسبت داده می‌شود که مطلقاً از حقیقت به دور است.

در اینکه در محیط کارش تند و سخت گیر بود تردیدی نیست ولی نباید فراموش کرد که این تند‌ها و سخت‌گیری‌ها و احیاناً تمسخرها و اهانتها از خصوصیات بسیاری از رؤسای بخش جراحی جهان در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن حاضر بود و هنوز هم کم و بیش ادامه دارد. ادای کلماتی مانند ابله، احمق، نفهم و نادان و حتی مضمونهای شدیداللعن‌تر از طرف «پاترون» خطاب به دانشجو، کارورز و آسیستان امری بود رایج و اینان نیز از شنیدن چنین تعبیراتی چندان ناراحت و دلگیر نمی‌شدند. بدخلق‌ها، اهانتها، تمسخرها و تحقیرهای پاترونهای جراحی همواره زبانزد کارکنان آن سرویس است و با شاخ و برگهای اضافی و مبالغه‌آمیز و احیاناً زنده‌تر از آنچه در واقع بیان شده است دهان به دهان می‌گردد. دکتر میر نیز از این قاعده مستثنی نیست و درباره او با نقل قولهای مکرر چه بسا از گاه کوهی ساخته‌اند.

علاقه به کار و فعالیت در وجودش فطری و ذاتی بود. بیکاری او را زجزمی‌داد و کسل می‌کرد. حتی در بیست سال آخر عمل که به سنگینی گوش و بعداً ناشنوایی مطلق مبتلا شده بود برای ادامه کار و تدریس اصرار می‌ورزید. یقیناً این اصرار به ضرر او تمام شد. با کبر سن و ناشنوایی مسلماً نمی‌توانست قدرت و نفوذ سابق را داشته باشد و بدون شک کسانی که در سالهای آخر فعالیتش او را به عنوان استاد شناخته‌اند نمی‌توانند همان احساس و تصویری را از او داشته باشند که شاگردان قدیمی‌ترش داشته‌اند.

استادی بود که بدون توجه به مال و مقام و بدون توجه به توصیه‌های صاحبان قدرت و

منصب فقط در راه بالابردن مقام والای حرفه مقدس پزشکی گام برداشت و تا پایان کار هدفش تربیت افرادی بود که بتواند با رعایت مبانی اخلاق پزشکی و انسانیت در راه سلامت بیماران گامهای موثرتری بردارند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی